

# سرمایه داری طبقه و پیشرفت اجتماعی

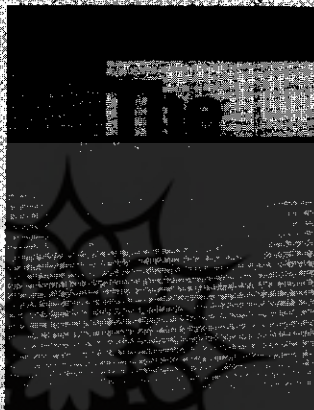
## بررسی سه کتاب

لاری رای \*

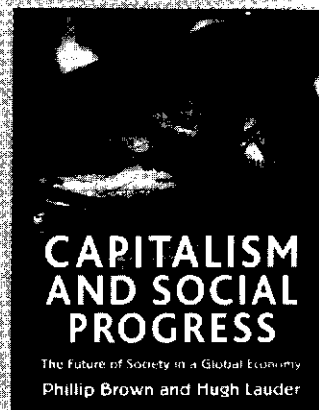
ترجمه گودرز میرانی



- ❑ **The Working Class Majority: America's Best Kept Secret**
- ❑ Michael Zweig
- ❑ Cornell University Press
- ❑ 2000, 198+viii pp.



- ❑ **The Classless Society**
- ❑ Paul W. Kingston
- ❑ Stanford University Press
- ❑ 2000, 228+viii pp.



- ❑ **Capitalism and Social Progress: The Future of Society in a Global Economy**
- ❑ Philip Brown and Hugh Lauder
- ❑ Palgrave
- ❑ 2001, 338+xiv pp.

بیندازد (Kingston, ۲۰۰۱:۱) کینگستون معتقد است که ایالات متحده آمریکا اکنون یک جامعه بی طبقه است، هرچند نابرابریهای چندگانه در این کشور وجود دارد. مایکل تسوایک برعکس معتقد است که برخلاف اظهارنظرهای مرسوم درباره «مرگ طبقه»، طبقات اجتماعی در ایالات متحده آمریکا نه تنها همچنان وجود دارند، بلکه تأثیر بسیار زیادی بر ما می گذارند. (Zweig, 2000:1). طبقه کارگر همچنان اکثریت جامعه آمریکا را تشکیل می دهد و قادر است برای دفاع و پیشبرد منافعش، خود را از نظر سیاسی سازماندهی کند. طبقه اجتماعی، کانون اصلی توجه مطالعات فیل براون و هاف لودر درباره جامعه در یک اقتصاد جهانی نیست، بلکه بحث مفصل آنها درباره پیکربندی بازار کار جهانی و بومی، سیاست و آموزش، بستری نهادی فراهم می کند که اغلب فاقد تجزیه و تحلیل طبقه است.

کینگستون معتقد است که جامعه کنونی ایالات متحده آمریکا، یک جامعه بی طبقه است. تعریف او از طبقه یک تعریف واقع گرایانه است. به نظر او طبقه آنجایی می تواند وجود داشته باشد که به گونه چشمگیری محتوای بنیادین زندگیهای اجتماعی را شکل بدهد (Kingston, ۲۰۰۰:۳). معیارهای اصلی این

زمانی جامعه شناسان طبقات اجتماعی را محور سیستمهای قشریندی جوامع سرمایه داری مدرن تلقی می کردند. اما در طول یک دهه پیش یا اندکی قبل از آن موضوعیت طبقه اجتماعی تحت بررسی دقیق قرار گرفته است زیرا مطالعه جامعه شناختی آن به طور فزاینده تبدیل به یک تخصص گرایمی مرموز شده که بیشتر بر مباحثی درباره تحرک اجتماعی متمرکز شده است. در پس پارادایم نافیلد (Nuffield Paradigm) درباره مطالعات تحرک اجتماعی، تعداد زیادی از نقدها، موضوعیت طبقه اجتماعی در یک «جامعه خطرپذیر» پسامدرن و بسا صنعتی را مورد پرسش قرار داده اند. این منتقدان عبارت اند از: بک (۱۹۹۲)، گیدنز (۱۹۹۱) و پاکولسکی و واترز (۱۹۹۶). سه کتابی که در این جا بررسی می شوند هر یک به روشی خاص به پویایی پیوسته طبقه اجتماعی به منزله موضوع بحثی آکادمیک اشاره دارند، هرچند یکی از آنها (جامعه بی طبقه پل کینگستون) آرزو می کند سنگ نبشته مزار چنین جامعه ای را بنویسد با این همه، این نویسندگان در رویکردهای خود کاملاً متمایزند.

کینگستون با الهام از مطالعات تجربی گسترده ای که روی طبقه اجتماعی انجام گرفته است، در نظر دارد چالشی صریح و اساسی در برابر نظریه طبقه راه

## کینگستون با الهام از مطالعات تجربی گسترده‌ای که روی طبقه اجتماعی انجام گرفته است، در نظر دارد چالشی صریح و اساسی در برابر نظریه طبقه راه بیندازد

### براون و لودر معتقدند که در دل جوامع پسا صنعتی، باید جامعه‌ای مبتنی بر آموزش، عدالت، کارایی و همبستگی را بازآفرینی کرد

بیش از نظریه‌گیندنز (۱۹۷۳) درباره ساخت یابی طبقه یعنی تحرک بین و درون نسلی، الگوهای تعامل، سوگیریهای فرهنگی، احساس طبقاتی (مابودن) [we-ness] و کنش سیاسی گرفته شده است. دفاعی جانانه از ساخت یابی مستلزم آن است که افراد جایگاه اقتصادی را از خانواده‌هایشان به ارث ببرند؛ با کسانی که شرایط مشابه آنها دارند ازدواج کنند، دوست شوند و همسایگی کنند؛ شیوه‌های زندگی مشترک اختیار کنند؛ از نظر احساسی با اعضای هم طبقه خود بجوشند و اما نسبت به دیگران خصومت بورزند و در مسائل سیاسی دخالت و برنامه‌های جمعی را پیگیری کنند. از آنجا که هیچ یک از این شرایط تحقق نمی‌یابد کینگستون نتیجه می‌گیرد که «طبقه مرده است».

کینگستون با مرور «نقشه‌ها»ی سلسله مراتب طبقه، [نقشه‌های] برگرفته از گیندنز، گلدنورپ، گلیبرت، کال، روسیدس، کریو، پولانتزاس و رایب، کار خود را شروع و خاطر نشان می‌کند که بیشتر نظریه‌های مربوط به طبقه چندین طرح کلی را در یک تقسیم‌بندی سه تایی طبقه اشراف، طبقه متوسط و طبقه کارگر جمع می‌کنند. (kingston, 2000: 45). او در آزمایش‌های بعدی درباره نظریه طبقه از هیچ طرح کلی‌ای استفاده نمی‌کند، هرچند که شاخصهای [نظریه] رایب اغلب مورد استفاده قرار می‌گیرد، زیرا نظریه او نیز مدعی واقع‌گرا بودن است. بخش اعظم و مابقی کتاب به نشان دادن این امر اختصاص دارد که «طبقات» معرف گروه‌بندیهای مجزا نیستند و متغیرهای طبقه، سایر الگوهای زندگی اجتماعی را توضیح نمی‌دهند و این خود برداشتی متضاد با معیارهای ساخت یابی فوق است. او با مرور برخی از داده‌های مربوط به تحرک گسترده، چنین استدلال می‌آورد که «تحرک در نسله امری رایج و متداول است» (kingston: 2000: 64) و اکثریت قابل توجهی از مردان و زنان (تا آنجایی که مطالعات پژوهشی آنها را در برمی‌گیرد) از طبقه شغلی والدین‌شان خارج می‌شوند. به اعتقاد کینگستون، بین موقعیت طبقاتی و آگاهی طبقاتی رابطه اندکی وجود دارد. زیرا هیچ مطالعه پژوهشی‌ای ارتباط چشمگیری بین جایگاه عینی با شناسایی خود یا با احساسات طبقاتی مشترک پیدا نکرده است. آیا طبقه بر رفتار رای دادن یا دیگر اشکال سوگیریهای سیاسی تأثیر می‌گذارد؟ براساس سنخ‌های رای‌گیری، هوبت حزبی، خودوصف‌گری ایدئولوژیک، طرز تلقیها نسبت به سیاستها یا ارزیابیهای نظم اقتصادی - سیاسی، طبقه فقط در حد اندکی بر این مقولات تأثیر دارد. فرهنگ طبقاتی (موردنظر بورديو) هم بهتر از این نیست، زیرا طبقه نه فعالیت فرهنگی را می‌سازد و نه ترجیحات مربوط به مصرف فرهنگی «بالا» یا مردمی را. بلکه زندگی فرهنگی یک زندگی سیاسی خاص خود را دارد که با طبقه همخوانی ندارد. (kingston, 2000: 145). فرهنگ آمریکایی یک فرهنگ خاص است که الگوهای آن در چارچوب طبقه قرار نمی‌گیرند. شواهدی از زندگی خانوادگی، انواع ازدواج، زندگی در خانه، تربیت کودک، استفاده از هنر، سلیقه، اعتقادات اخلاقی و مذهبی هیچ انطباق مشخصی با جایگاه طبقاتی نشان نمی‌دهند.

نهائماً اینکه کینگستون در فصلی تحت عنوان «استثنا ناپذیری آمریکایی» (با اشاره به این دیدگاه که جامعه آمریکا از نظر تفاوت‌های موردی و طبقاتی در

سطح پایین است و از لحاظ تحرک در سطوح بالا و از این لحاظ جامعه‌ای استثنایی است)، اظهار می‌دارد که الگوهای تحرک سیال و فقدان اتحاد سیاسی طبقاتی که در آمریکا شناخته شده است، به طور گسترده در سایر جوامع غربی هم وجود دارد. اطلاعات تطبیقی و واقعی نشان می‌دهد که هرچه میزان نابرابری بالاتر باشد (مانند جامعه آمریکا) میزان ساخت یابی طبقاتی پایین‌تر می‌آید درحالی که میزان برابری بیشتر (مانند سوئد) با تأثیرات بیشتر ساخت یابی طبقاتی همراه است. متغیرها به صورت مستقل عمل می‌کنند و بنابراین، احتمال سرمایه‌داری بدون شکل‌گیری طبقاتی وجود دارد، در این صورت سرمایه‌داری پیروز میدان است زیرا پس از سقوط سوسیالیسم با هیچ نظام جایگزینی مواجه نمی‌شود. (kingston, 2000: 233). هرچند این کتاب با دیدگاههایی کلی و اجمالی درباره شکافهای سیاسی نتیجه می‌گیرد که این شکافها فراتر از طبقه بروز می‌کنند، اما هیچ دگری از جنبشهای ضدجهانی‌سازی یا سایر حرکت‌های ضدسرمایه‌داری در جوامع غربی به میان نمی‌آورد. سیاست‌های پسا طبقه حول اتفاق نظرهای چندگانه (و نه دوقطبی) چون شغل، تفاوت فرهنگی و وضعیت نامطلوب اقتصادی سازمان یافته‌اند.

با وجود نقد تأثیرگذار کینگستون که برگرفته از شواهد موجود است، بحث او طبقه را از فرایندهای اجتماعی - سیاسی گسترده‌تر دور می‌کند و بدین ترتیب راه‌هایی را که از آن طریق تحلیل طبقاتی می‌تواند موضوعیت داشته باشد، از دست می‌دهد. در واقع برخی از اثرات ساخت یابی طبقاتی برای مثال بر مبنای تحرک، شناخته می‌شوند - پسران پدرانی از طبقه بالای اجتماع و دارای مشاغل غیربندی، میراث شغلی چشمگیری داشتند (kingston, 2000: 67) و اگر کسی به جای میزان مطلق تحرک به میزان نسبی آن نگاه کند، نظام طبقاتی خود بازتولیدگرتر به نظر می‌رسد. شاید یک نتیجه‌گیری دقیق (نه خیلی جنجال‌برانگیز) این باشد که طبقه اجتماعی یک پیشگوی ضعیف و احتمالاً روبه افول، برای فرصت‌های زندگی است، اما مادامی که طبقه اجتماعی هرگونه تأثیری در کل برجای می‌گذارد (ما در مقام افراد واقع‌گرا) باید نتیجه بگیریم طبقه‌های اجتماعی به زندگی خود ادامه می‌دهند. به علاوه، کینگستون تحرک اجتماعی به منزله ادعایی جوهری را از تحرک اجتماعی به مثابه رویکردی روش‌شناختی جدا نمی‌کند. دیدگاه اول، طبقه اجتماعی را مؤثر بر تحرک اجتماعی می‌بیند، در صورتی که رویکرد روش‌شناختی مدعی است که تحرک اجتماعی به منزله جریان افراد در یک ساختار طبقاتی، به بهترین نحو تجسم می‌یابد (جزئیات بیشتر این بحث را در Hsavage, 2000: 75 ببینید).

کینگستون بیشتر روی دیدگاه اول تأکید دارد و اصلاً به دیدگاه دوم نمی‌پردازد.

برخلاف تجزیه و تحلیل دو متغیری کینگستون، اکنون یک سنت جالفتاده مطالعه کیفی تجربه زیست شده ذهنی درباره طبقه وجود دارد. این سنت، کاربردهای روش‌شناختی و نیز بنیادی دارد، زیرا بعضی شواهد نشان می‌دهد که وقتی افراد خود را به منزله طبقه کارگر بشناسند، ممکن است در پذیرش جایگاه طبقه فرودست دچار شرمساری شوند. (skeggs, 1997). اسکگز می‌گوید،

## نقد براون و لودر از راهبرد راه سوم درباره استخدام و تحصیل را باید تمام کسانی که دغدغه سیاست و اجرای آموزش عالی را دارند، بخوانند

فرهنگهای طبقاتی افراد را در یک جمع سرفراز با هم «متحد» نمی‌کند، بلکه به دلیل قدرت این فرهنگها در نشان دادن افراد به منزله افرادی فاقد سلیقه و رفتار مناسب باعث ایجاد شرمساری از این شناخت دردآور می‌شود که امیدی به برابری نیست. این امر گویای موضوعیت دائمی مناسبات طبقاتی «زیست شده» و خصوصاً آنچه سنت و کاب (۱۹۷۷) آن را «زخمهای پنهان طبقه» می‌نامند، است و نیز نیاز به انجام سنجشها و مشاهدات فراوانی را نشان می‌دهد که در بین این منابع چندگانه مثلثی را تشکیل می‌دهد. تجربه زیست شده طبقاتی به طور گسترده در اثر تسوایک تحت عنوان اکثریت طبقه کارگر نمایان است. این اثر در قالب سنت اقتصادهای مردم‌پسند نوشته شده است تا دقیقاً در برابر این «افسانه» که دیگر طبقه‌ای وجود ندارد، بایستد. هدف کتاب این است که «دوباره طبقه را در ایالات متحده به کانون توجه بازگرداند» و منبعی برای کارگران، دانشجویان و به طور کل برای کسانی که به دنیای کار، قدرت و سیاست علاقه دارند فراهم سازد. بحث کتاب شامل اسناد عینی و آماری و تأملاتی درباره «تجربه» طبقه است که یک عامل تعدیل‌کننده مهم برای رویکرد کینگستون است. این پژوهش که زیربنای کتاب را تشکیل می‌دهد بخشی از یک

پروژه گسترده‌تر است که بنای آن در استونی بروک نهاده شده است و گروه مطالعات زندگی طبقه کارگر، سازماندهی این پروژه را در دست اجرا دارند و برای جزئیات بیشتر می‌توانید به پایگاه اینترنتی «class.sunysb.edu» [www.working](http://www.working) مراجعه کنید. این کتاب مملو است از تصویرهای گونه‌های شغلی متنوع از زندگی «طبقه کارگر» که از این پروژه گرفته شده است.

تسوایک معتقد است که «طبقه در حدود قدرتی قرار دارد که یعنی افراد بر زندگی دیگران دارند» و مانند بریورمن (۱۹۷۴) که با کمال تعجب از او نقل قولی به میان نمی‌آید، معتقد است که معیار تمایزگذاری، میزان کنترل یا استقلالی است که در یک کارگاه اعمال می‌شود (Zweig, 2000: 13) تسوایک در حالی که تفاوت‌های درون طبقات و ابهامات پیرامون مرزهای طبقاتی را می‌پذیرد، از این معیار برای پیشبرد ساختار سه‌گانه سنتی طبقه سرمایه‌دار، متوسط و کارگر استفاده می‌کند، اکثریت جمعیت ۶۲ درصد، در طبقه کارگر جا می‌گیرند، طبقه متوسط ۳۶ درصد را به خود اختصاص می‌دهد و هرچند هیچ درصدی به طبقه سرمایه‌دار تعلق نمی‌گیرد، اما احتمالاً بیشتر ۲ درصد باقی‌مانده را تشکیل می‌دهند. در این طرح کلی، بخش اعظمی از تحرک که کینگستون به آن اشاره کرده است نادیده

گرفته می‌شود، زیرا حتی اگر پسر یک کارگر ذوب آهن، تحویلدار بانک می‌شود، همچنان هر دو شغل در طبقه کارگر جا می‌گیرند (Zweig, 2000: 43). این امر تسوایک را قادر می‌سازد تا چنین استدلال آورد که ساختار طبقه به میزان زیادی خود بازتولیدگر است و هنگامی که تحرک به سمت بالا صورت گیرد، این امر به طور قابل ملاحظه‌ای نتیجه خوش‌اقبالی شخص است. تسوایک براساس ترکیبی از اطلاعات نظرسنجی و پژوهش گروه مطالعاتی در مورد زندگی طبقه کارگری، مدعی است که «هویت طبقه کارگر» دست کم به شکلی حداقلی، همچنان به بقای خود ادامه می‌دهد. (Zweig, 2000: 58). نابرابریها در امریکا به طور فزاینده به دو قطبی شدن می‌انجامد (که کینگستون نیز چنین باوری دارد 2000: 174) بنابراین، استانداردهای زندگی طبقه کارگر نسبت به استانداردهای زندگی طبقه سرمایه‌دار در حال تنزل است. هرچند شواهد بر افزایش قدرت تولید کارگران دلالت دارد. بنابراین، ممکن است گفته شود، میزان بهره‌کشی در حال افزایش است. در این بافت، نمی‌توان فقر را از طریق مفهوم «طبقه فرودست» تجزیه و تحلیل کرد، زیرا این یک قشر مجزا نیست (باز هم کینگستون با این دیدگاه موافق است). بلکه «فقر چیزی است که برای طبقه کارگر اتفاق می‌افتد.»

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

(p. ۷۸) هرچند این فقر برای بیشتر افراد یک وضعیت دائمی نیست.

با یادآوری بحثهای سوسیال دموکراسی در آغاز قرن بیستم درباره مسأله زنان، تسوایک معتقد است که این وظیفه طبقه کارگر است که با سازمان دهی خود به منزله یک نیروی مستقل در جامعه با سرمایه‌داری جهانی هم‌آوردی کند (Zweig, 2000:171).

بنابراین او نسبت به بسیج سیاسی، در میان سایر هویت‌های مبتنی بر جنسیت و قومیت بی‌توجه است و از محوریت جایگاه طبقاتی به این دلیل دفاع می‌کند که «بیشتر زنان و اقلیتها در طبقه کارگر، قرار دارند.» (Zweig 2000:131). این بازگویی مارکسیسم ارتودکس راه را برای بسیاری از مخالفتها باز گذاشته است، لاقلاً از این حیث که او به شواهد یا مباحثی که با تز اصلی در تضاد است، هیچ توجهی نمی‌کند. به هیچ یک از شواهدی که کینگستون علیه موضوعیت تجزیه و تحلیل طبقه جمع‌آوری کرده است توجهی نمی‌شود و این ادعا که ۶۲ درصد از امریکاییها از «طبقه کارگرند»، ارزش جامعه‌شناختی اندکی دارد، الا اینکه انواعی

## کتاب تسوایک تحت عنوان اکثریت طبقه کارگر

در قالب سنت اقتصادهای مردم‌پسند نوشته شده است تا دقیقاً در برابر این «افسانه» که دیگر طبقه‌ای وجود ندارد،

### بایستد

## تسوایک در حالی که تفاوت‌های درون طبقات و

## ابهامات پیرامون مرزهای طبقاتی را می‌پذیرد،

## از معیار بریورمن برای پیشبرد ساختار سه گانه سنتی

## طبقه سرمایه‌دار، متوسط و کارگر استفاده می‌کند

از ساخت‌یابی‌هایی را که در بالا به آن اشاره شده به وجود آورده است. تسوایک احتمال یک تجدید حیات از سوی عمل‌گرایی طبقه کارگر در قالب رهبری جدید (اتحادیه کارگران آمریکا و کنگره سازمانهای صنعتی) را پیش‌بینی می‌کند که باعث تشکیل یک حزب جدید کارگر می‌شود. اما رواج دوباره سیاست رادیکال خصوصاً در فضای سیاسی بعد از یازده سپتامبر بعید به نظر می‌رسد، مگر اینکه در میان کثیری از هواداران اتحادیه‌ای صورت گیرد و برنامه‌های جدیدی متناسب با مرحله کنونی سازمان سرمایه‌داری به وجود آید. تسوایک به جای پرداختن به این مسائل، ترجیح داده است که مسلمات قدیمی تحلیل جامعه‌شناسی و عمل سیاسی را مجدداً اعلام کند.

براون و لودر در این مضمون را در قالب مطالعه‌ای گسترده دربارهٔ یک‌ریزندی اجتماعی، اقتصادی و سیاسی پسافوردگرایی جهانی مورد توجه و بحث قرار می‌دهند. آنها بحث خود را با تحلیلی، درباره «دوران طلایی» سرمایه‌داری غربی آغاز می‌کنند، دورانی که مبتنی است بر «اقتصادهای محصور» کالاهایی با تولید انبوه، که از طریق توافق سیاسی بین دولت کارفرمایان و کارگران اداره می‌شود. این توافق مستلزم نرخ کنترل شده ارز، موانع تجاری، سیاست حمایت از اشتغال و برنامه‌ریزی اقتصاد ملی بود که بین سالهای ۱۹۵۰ تا ۱۹۷۳ باعث شد که در اقتصادهای سرمایه‌داری غربی نرخ بیکاری کاهش یابد. این دوران، هم‌چنین دورهٔ رشد شرکتهای بزرگ ملی (مانند کریسلر، استاندارد اوپل و صنایع شیمیایی امپریال بود که بر اصول استانداردسازی، عادی‌سازی و انضباط کاری سازماندهی

شده بودند، در جریان خطوط تولید فوردگرا یکپارچه‌سازی عمودی، مدیریت علمی و ادارهٔ دیوان سالار، برای ساختارهای شغلی مردانه فراهم شده بود، (و برحسب اتفاق باعث شد که بسیاری از خانواده‌های سرگرم به کار مشاغل یدی به سمت مشاغل غیریدی روی آورند.)

استحکام خانواده هسته‌ای و تقسیم خانگی کار با دوران طلایی رفاه فوردگرا همراه شد، هرچند این رفاه در سالهای پایانی دهه ۱۹۶۰ از هم پاشید. در طول این دوره پس از جنگ، هزینه‌های رفاهی (۱۵ تا ۲۰ درصد در کشورهای سازمان همکاری اقتصادی و توسعه اروپا) افزایش یافت و میزان فقر پایین آمد که این باعث پدید آمدن مساوات‌طلب‌ترین جوامع در تاریخ شد. (Brown & Lauder, 2001:89).

اما سیاستهای غلط ملی‌گرایی اقتصادی از پیش آشکار بودند - هر رونقی نسبت دستمزد خانواده به دستمزد فردی را افزایش می‌داد و در نتیجه آن، میزان مالیاتها بالا می‌رفت و دولت‌ها در واکنش به آن مالیاتها را کاهش و میزان بدهی را در چرخه‌های از سیاستهای شل‌کن، سفت‌کن افزایش دادند. همهٔ اینها در طول دهه ۱۹۷۰ از هم گسست، آن هم با سهام نفتی که پایان ملی‌گرایی اقتصادی و ظهور بازارهای جهانی بسیار به هم پیوسته را در کنار کوچک کردن و از درون تهی کردن تولید صنعتی، نوید می‌داد.

بنابراین، تولید صنعتی در اقتصادهای سرمایه‌داری پیشرفته جای خود را به آن چیزی داد که کاستلز آن را «اقتصاد اطلاعاتی» و رقابت جهانی نامید. همهٔ این وقایع با سال ۱۹۸۹ و «تندباد ویرانی سازنده» هم‌زمان شد. در اقتصادهای سازمان همکاری اقتصادی و توسعهٔ اروپا بیکاری و نابرابری به بالاترین حد خود از قرن نوزدهم تا آن زمان رسید (Brown and Lauder, 2001:99). در همان زمان، سقوط کمونیسم، نظم جهانی را مستحکم‌تر کرد، آن هم براساس اصول لیبرالیسم جدید - اقتصادهای بدون مرز موجب کناره‌گیری از مراکز پرهزینه به سمت مراکز کم هزینه شدند. این افول فوردگرایی توسط سیستمهای تولید کم محصول مبتنی بر JIT و کار انعطاف‌پذیر، اتحاد طبقاتی قشرهای کارگری و متوسط را که با رفاه دولتی به وجود آمده بودند از هم گسست و این راه را برای «سرمایه‌داری ابتدایی» مبتنی بر کاهش مالیات و محرومیت جدید فقرا هموار کرد. اما، ناامنی بعدی موقعیتهای طبقه کارگر و متوسط را تحت تأثیر قرار داد، زیرا انعطاف‌پذیری و کوچک کردن انگاره «شغل ثابت» را نابود کرد. هزینه‌های کار هر فرد بین سالهای ۱۹۸۵ تا ۱۹۹۶ در آمریکا به طور متوسط ۶۴ درصد کاهش یافت، و این در حالی بود که تعداد روزهای تلف شده به دلیل فشار روحی و بیماری افزایش یافت و این رقمی می‌شد بالغ بر ۲۰ میلیارد دلار درسال (Brown and Lauder, 2001:154).

سقوط سرمایه‌داری رفاهی نیمه قرن [بیستم]، برنامه‌های سنتی چپ میانه‌رو را که دیگر فاقد بینش لازم برای تغییر گام به گام اجتماعی است، تضعیف کرده است. «راه سوم» که پس از حزب جدید کارگر، دموکراتهای جدید و برخی کشورهای سوسیال دموکرات اروپایی پا به عرصه گذارده بود، با پذیرش بخش اعظمی از برنامه‌های نولیبرال ثابت کرد که برای مقابله با پسافوردگرایی جهانی کافی و مناسب نیست. سیاستهای بازتوزیع، راه را برای برنامه‌هایی هموار کرده است که «طرز اجتماعی» را در دستور کار خود قرار داده‌اند، و هرچند یک بازار کار بسیار حرفه‌ای را پرورش داده است، اما این راهبرد در میزان وابستگی اقتصادهای مدرن به استخدام گسترده کارگران ماهر افراط کرده است. به بیان دقیق‌تر، جست‌وجوی منافع کوتاه مدت و کار متغیر در سرمایه‌گذاری روی مهارتها اخلاقی ایجاد می‌کند (Brown and Lauder, 2001:83) و برابری فرصتها بر نابرابریهای ساختاری و محرومیت غلبه نخواهد کرد؛ براون و لودر (برخلاف نظر کینگستون)

COMMUNICATION  
AND IDENTITY  
ACROSS CULTURES

edited by  
Dolores V. TANNO  
Alberto GONZÁLEZ

- ☐ Communication and Identity across Cultures
- ☐ D. V. Tanno and A. Gonzales (eds)
- ☐ Thousand Oaks, CA, London and New Delhi: Sage
- ☐ 1998. 240 pp

موضوع هویت ملی دهه ۱۹۹۰ م. مسئله ذهنی افراد بوده است و گردآورندگان سالنامه ۲۱ جلدی ارتباطات بین‌المللی و بین فرهنگی به کمک یکدیگر، مقالات کوتاهی را گردآوری کرده‌اند که بر موضوع هویت متمرکز است. آنها به طور خاص‌تر به مناسبات میان ارتباطات و هویت فرهنگی در شرایط تکنوکراسی فرهنگی توجه نشان داده‌اند. کتاب دارای سه بخش است. در بخش اول مولفان بر دانش کلی و موجز از مسائل مربوط به هویت را در دو صفحه ارائه می‌دهند.

اما پس از آن فصلهای جداگانه‌ای به این بحث اختصاص می‌یابد. با عنایت به این که هویته معرفت این دهه است، بخش آغازین کتاب بسیار مایوس‌کننده از کار درآمده است. پس از شروعی چنین سطحی و از سر بی‌صلاحتی، کتاب با بررسی انواع «سایتهای هویت» ادامه می‌یابد. عنوان «سایتهای هویت» شامل مجموعه‌ای کلی از بخشهایی است که طیفی را شامل می‌شوند از «فوت باندینگ» Foot-binding در چین تا شعر مذهبی یومیان آمریکا.

برای نگارش این بخش از کتاب هیچ دلیل منطقی ارائه نمی‌شود. بخش سوم کتاب شامل مناظره‌ای است که شرکت‌کنندگان در آن دو نکته را مورد بحث قرار می‌دهند. ۱. شیوه‌هایی که براساس آنها فرهنگ‌های ملی با تأثیرگذاری بر ارتباطات بین فرهنگی موجب ارتقاء هویتها می‌شوند. ۲. چگونگی واکنش فرهنگ‌های ملی مختلف به این تغییرات.

در این جا «هویت - ملت» به مثابه یک واحد پرولماتیک تحلیل نمایان می‌شود. این بخش از کتاب به دلیل چارچوب‌مند بودن و گسترده‌گویی شرکت‌کنندگان با هم، از انسجام بسیار زیادی برخوردار است. ارزش کتاب در برخی از مقالاتی است که ارزش خواندن دارند. به طور کلی می‌توان گفت که این کتاب از پیوستگی و انسجام کمی برخوردار است و جز در مورد تأکیدش بر بحث هویت که آن نیز بسیار کلی است، نمی‌تواند بخشهایی مختلف را در کنار یکدیگر کرده آورد. به عبارت دیگر، این بخشها گسترده‌تر از کلی مجموع کتاب است.

علی علی‌آبادی

معتقدند که این نابرابری ساختاری و محرومیت خود را بازتولید می‌کنند.

براون و لودر به این نتیجه رسیدند که باید براساس راهبرد «هوش جمعی»، در رابطه بین فرد و جامعه تجدید نظر کرد. هوش جمعی، توانایی طرح شقهای جایگزین و حل مسائل بدون نتیجه نهایی را القا می‌کنند که با اصول فردگرایی بازار در چالش است. فردگرایی بازار، افراد را به اسارت منطق درمی‌آورد و به این ترتیب سایر ویژگیهای مثبت انسانی نظیر همکاری، همدلی، از خودگذشتگی و عشق را سرکوب می‌کند (Brown and Lauder, 2001:199). آنها نتیجه می‌گیرند که در دل جوامع پسا صنعتی، باید جامعه‌های مبتنی بر آموزش، عدالت، کارایی و همبستگی را بازآفرینی کرد. در راهبرد «هوش جمعی»، آموزش همچنان نقش محوری دارد. این بخشی از برنامه‌های گسترده‌تر برای تقویت انسجام اجتماعی و رقابتی بودن جهانی است که زیربنای آن درآمد واقعی و افزایش یافته برای همه، توزیع درآمد و ثروت، اقدامات جبرانی و بازآموزی در دوره‌های بیکاری و تعیین حقوق شهروندیت و مراقبت است. آنها اقتصادی مبتنی بر حرفه‌های تخصصی به همراه یک سیستم آموزشی فراگیر را مدنظر دارند که ارتقای مهارت، فعالیت اقتصادی و سطوح بالای اعتماد را تسهیل و درعین حال عرضه و تقاضای کار را هماهنگ و تنظیم می‌کند.

این کتاب کتابی عالی و پر محتوا است. هر چند بیشتر توضیحات مربوط به پسا فردگرایی آشناست، اما فرایندهای اقتصادی، سیاست و زندگی خانوادگی را به روشهای جالبی به هم مرتبط می‌سازد.

تشخیص اثرات بازسازی سرمایه جهانی بر طبقه و نابرابریها بسیار قانع‌کننده از دیدگاه کینگستون است، زیرا براون و لودر طبقه را در میان مجموعه‌ای از روابط و فرایندهای نهادی پویا قرار می‌دهند. آنها با ظرافت تمام، تحلیل جنسیت را در چارچوب نظرات‌شان می‌گنجانند، برخلاف کینگستون، که این مقوله را نسبتاً نادیده گرفته است. تحلیل آنها در مقایسه با تحلیل تسوایک قابل قبول‌تر است زیرا از نظر عملی زیربنای مستحکمی دارد و واقعیتهای اجتماعی - اقتصادی ابتدای قرن ۲۱ را مورد توجه قرار می‌دهد. نقد براون و لودر از راهبرد راه سوم درباره استخدام و تحصیل را باید تمام کسانی که دغدغه سیاست و اجرای آموزش عالی را دارند، بخوانند.

با وجود این، برنامه هوش جمعی، با همه خلاقیتی که دارد، همچنان خیال‌پردازانه است زیرا هیچ ارتباطی بین مفهوم و اجرای آن برقرار نمی‌کنند. کدام یک از نیروهای سیاسی یا اجتماعی این پروژه را پیش می‌برد؟ آنها چگونه با پرسشهای گریزناپذیر درباره تأمین بودجه برای حقوق شهروندیت و مراقبت و سرمایه‌گذاری لازم برای بهسازی و فناوری سرمایه و منابع انسانی مواجه می‌شوند؟ آیا سیاستهای بازتوزیعی جدید توافقی خواهند بود یا نیازمند ائتلاف براساس منافع مخالفان است؟ خلاصه اینکه، چگونه «فرهنگ رضایت» گالبرایت (که آنها به آن استناد می‌کنند) از هم می‌پاشد؟ با این حال، آنها مسائلی را مطرح کرده‌اند که نیازمند توجه دقیق تمام کسانی است که دغدغه رویارویی سرمایه‌داری جهانی با برنامه گام به گام اصلاحات اجتماعی را دارند. از آنجا که نظامهای انباشتی تولیدی در دو سوی اقیانوس اطلس به طور فزاینده ناموفق بوده‌اند، ساده‌انگاری است اگر تصور کنیم که ما همواره در سیاستهای بدون جایگزین محبوس هستیم. این کتابها به شیوه‌های مختلف به این بحث می‌پردازند.

پی نوشت:

\*Larry Ray

۱- روش تولید براساس تأمین قطعات در آخرین لحظه.

منبع: